

نقد کهن الگویی دستان یوسف احمد



آنادردی عنصری *

چکیده:

کهن الگوها در اساطیر، افسانه‌ها و قصه‌های ملل و اقوام در شکل‌ها و مضامین متنوع نمود داشته و نقش‌آفرینی می‌کنند. مانند کهن الگوی مادر، کوه، قهرمان، پیر خردمند و... کهن الگوی پیر خردمند از رایج‌ترین مضامین کهن الگویی در افسانه‌ها و قصه‌هاست. پرسش اصلی پژوهش این است که آیا در حماسه‌ها و افسانه‌های ترکمنی نیز عناصر کهن الگویی حضور دارند؟ اگر حضور دارند خویشکاری آن کدام است؟ در افسانه‌ها و دستان‌های حماسی ترکمنی نیز نمودهای کهن الگویی پیر خردمند را شاهد هستیم. از جمله اینها، دستان حماسی یوسف- احمد است که در آن کهن الگوی پیر خردمند در هیئت اولیا، الله، حضرت علی، بابا قنبر و ... ظاهر می‌شود.

در این مقاله تلاش بر این است که با تعقیب سیر تکامل فردی قهرمان دستان، خویشکاری کهن الگوی پیر خردمند و نقش وی در این فرایند بر رسیده شود. این بررسی بر محور نقش تعلیمی پیر خردمند مرتبط با پیام اصلی نویسنده پیش خواهد رفت. یافته‌های این مطالعه نشان می‌دهد که نویسنده با برجسته کردن خصلت مذموم تکبر و خودخواهی و تبعات زیان‌بار آن در شخصیت و سرنوشت قهرمان به دنبال انتقال این پیام است که قهرمان تنها با یاری و امداد پیر خردمند می‌تواند از ظلمت سیاه‌چال منیت به روشنای تعامل روحانی دست یابد.

کلمات کلیدی: دستان حماسی، کهن الگو، پیر خردمند، قهرمان، تکبر.

مقدمه

نقد کهن‌الگویی به عنوان رویکردی بینا رشته‌ای در نقد آثار ادبی کار بُرد دارد. این روش از آراء گوستاو یونگ (۱۸۷۵ - ۱۹۶۱)

روانشناس سوئیسی در زمینه‌ی ضمیر ناخود آگاه جمعی و تصاویر و مضامین و نمادهای موجود در آن الهام می‌گیرد.

از آنجا که داستان حماسی یوسف - احمد حاوی عناصر اسطوره‌ای و نمادگرایانه‌ی بسیار است هدف این پژوهش آن است که با ارائه‌ی مصادیق روشن، تطابق نظریه‌ی کهن‌الگویی یونگ با تأکید بر کهن‌الگوی پیر خردمند در ادبیات داستانی ترکمنی و برم‌محور داستان یوسف - احمد نشان داده شود. این بررسی نقش تعلیمی پیر خردمند را در روانشناسی قوم ترکمن آشکار می‌کند.

پژوهش از طریق نقد کهن‌الگویی داستان نشان می‌دهد که کهن‌الگوی پیر خردمند تا چه میزان و گستردگی در ناخودآگاه جمعی قوم ترکمن نفوذ داشته با تبدیل شدن به عنصر اساسی حافظه‌ی قومی، ابعاد مختلف حیات اجتماعی این مردم را تحت تأثیر خود گرفته است. نویسنده‌ی داستان با یاری گرفتن از عنصر کهن‌الگوی پیر خردمند، حاکمان و فرمانروایان را به تهذیب نفس و مردم‌داری دعوت می‌کند.

نقد اسطوره‌ای آثار داستانی فارسی زبان در سال‌های اخیر در ایران بسیار رواج یافته است. مقالات بی‌شمار از این نوع در دسترس است که در آن‌ها به نقد آثار داستانی کلاسیک و مدرن پارسی‌زبان با رویکردهای متنوع کهن‌الگویی پرداخته شده است. اما به نظر می‌رسد در میان پژوهشگران ترکمن زبان در این زمینه تاکنون کاری انجام نشده است از این‌رو مقاله‌ی حاضر ضمن تازه بودن موضوعی، می‌تواند گامی آغازگر در این حیطه قلمداد شود.

۱ - تعاریف*** کهن‌الگو**

واژه‌ی آرکی تایپ Arche Type ریشه‌ی یونانی دارد که در زبان فارسی به «کهن‌نمونه» «صورت مثالی»، «صورت ازلی»، «کهن‌الگو» و... ترجمه شده است. کارل گوستاو یونگ کهن‌الگو را «بقایای قدیم» یا «نمایه‌های بدوی» می‌خواند که در واقع یک گرایش غریزی است (یونگ، ۱۳۹۸: ۹۶-۹۵). و اسطوره‌ها، ادیان و فلسفه‌هایی را پدید می‌آورند که بر ملت‌ها و تمامی ادوار تاریخ تأثیر می‌گذارند. (همان)

از انواع معروف تجلی کهن‌الگوها، اساطیر و افسانه‌های پریان است. کهن‌الگوها در این روایت‌ها در نمایه‌های متنوع ظاهر می‌شوند که انگاره‌ی «پیر خردمند» یا «موجود یاری‌دهنده» از آن جمله است.

*** کهن‌الگوی پیر خردمند**

یونگ از کهن‌الگوی پیر خردمند در جزء چهار صورت مثالی سخن می‌گوید و آن را با عنوان

مسیر دانا

«روح» نامگذاری می‌کند. سنخ روح در افسانه‌های پریان و رؤیایها تقریباً به یک میزان به صورت مردی که نسال ظاهر می‌شود. همیشه، پیر، وقتی ظاهر می‌شود که قهرمان به وضعی سخت و چاره‌ناپذیر دچار است. چون به دلایل درونی و بیرونی، قهرمان خود توان انجام آن را ندارد. معرفت مورد نیاز برای جبران کمبود، به صورت فکری مجسم یعنی در قالب همین پیر دانا و یاری‌دهنده جلوه می‌کند. (یونگ، ۱۱۲: ۱۳۹۰)

انگاره‌ی پیر خردمند در فرهنگ ترکان در پیش از اسلام در هیئت حیوان راهنما «سگ و گرگ» و غورقوت‌آتا، پیر فرزانه‌ی قوم اُغوز و ایرقیل خوجا وزیر اُغوزخان ظاهر می‌شود. در دوره‌ی اسلامی، کهن‌الگوی پیر دانا در میان ترکان و ترکمنان در کسوت اولیاءالله و مشایخ جلوه می‌کند که غالباً با القاب و عناوین: آتا، بابا و ایشان نامیده می‌شوند.

* داستان/ destan/ dessan

به نظر می‌رسد داستان واژه‌ای فارسی است که در زبان‌های ترکی از جمله ترکمنی وارد شده است. صاحب برهان قاطع آن را در کنار مکر و حيله و ... سرود و نغمه و حکایت و افسانه نیز معنی کرده است. (خلف تبریزی، ۱۳۷۶: ۸۵۶) در فرهنگ ترکی استانبولی نیز در معنی کلمه‌ی Destan چنین آمده؛ حماسه، چکامه‌ی قهرمانی. (آک‌آلتن، ۲۰۰۵: ۵۱۰)

در فرهنگ ترکمنی برای کلمه‌ی Destan با تلفظ Dessan. دو معنی آورده شده است:

۱- در ادبیات شفاهی و ادبیات کلاسیک ترکمنی اثری را گویند که از جهت محتوا با مضامین عشقی و حماسی و از جهت قالب در ترکیبی از نظم و نثر پرداخته شده باشد.

۲ - سرود و نغمه (Söziük, ۱۶۷۲۷۶: ۱)

داستان حماسی یوسف-احمد موضوع پژوهش حاضر از نوع تعریف اول بوده، اثری حماسی است که در قالب مرسوم داستان‌های کلاسیک ترکمنی در نظم و نثر نگاشته شده است. در معنی دوم، عموماً در آثار شعری شاعران کلاسیک ترکمن مانند: مختوم‌قلی، سیدی، ملانفس و ... استفاده شده است.

خلیل ابراهیم شاهین^۱ در رساله‌ی دکتری خود در کلی‌ترین حالت داستان‌های ترکمنی را در سه گروه زیر رده‌بندی می‌کند:

۱ - داستان‌های پهلوانی

۲ - داستان‌های عاشقانه

۳ - داستان‌های دینی

* قربانعالی معروفی

شاعر و داستان‌نویس مشهور دوره‌ی کلاسیک ادبیات ترکمنی. به تقریب در سال ۱۷۳۵ میلادی در منطقه‌ی درون واقع در شمال خراسان در ترکمنستان فعلی و به قولی در روستای مهین زاده شد. وی بیشتر عمر خود را در این ناحیه گذراند. ولی در سائر مناطق سرزمین ترکمن از جمله در گرگانچ، مانقشلاق، گوک‌تپه، و ... نیز سیاحت کرد. عاقبت به قولی در سال

۱. Sahin halil ibrahim (۲۰۰۹)
Türkmenistan sahasi destancilik
gekenegi ve türkmen destanları,
doktora tezi, Balikesir

۱۸۱۰ م در ناحیه‌ی مانقشلاق دیده بر جهان فروبست. وی افزون بر دفتر شعر که عموماً در قالب سنتی غوشوق (مسمط مربع) و در مضامین عشقی و حماسی و اجتماعی سروده شده، صاحب چند اثر داستانی با عناوین: «دستان یوسف - احمد». «دستان سیف‌الملک و مدح‌الجمال». دستان دولتیاربگ، دستان عالی‌بگ و بالی‌بگ است. نقل است که وی کنشگری ملی نیز بوده است. از این‌رو افزون بر شاعران ترکمن هم‌دوره‌اش با بسیاری از سران نام‌آور ترکمن در قرن هیجده م مرآوده داشته است.

۲- خلاصه دستان

دستان حماسی یوسف و احمد شرح ماجراهای دو برادر با نام‌های یوسف بیگ (برادر مہین) و احمدبیگ (برادر کھین) است. آن‌دو در اصفهان و در تحت حکمرانی دایی خود «بوزاؤغلان‌خان» زندگی می‌کنند. سپاهیگری دو برادر و اوج‌گیری محبوبیت آن دو در بین مردم، بوزاؤغلان‌خان را می‌ترساند. بر اثر سعایت حاسدان، دو برادر به وسیله‌ی بوزاؤغلان‌خان از اصفهان رانده می‌شوند. بیگ‌های جوان با قبیله‌ی ده‌هزار خانواری خود به جانب شمال رهسپار می‌شوند. فرمانروای خوارزم با شنیدن آوازه‌ی شجاعت و پهلوانی دو برادر آنها را به خوارزم دعوت می‌کند. در خوارزم یوسف‌بیگ در کنار فرمانروا از جایگاه حکومتی بالایی برخوردار می‌شود.

از سوی دیگر، حاکم بُت‌پرست موصل خواب می‌بیند که دو شیر به او حمله‌ور شده او را با تشت طلائی که در دست داشت بر زمین می‌زنند. از خواب‌گزاران تعبیر خواب خود را می‌پرسد. در نهایت بابا قنبر (پیر خردمند) به او می‌گوید که دو شیر مهاجم تمثیلی از دو برادر، یوسف‌بیگ و احمدبیگ است که روزی آمده تاج و تخت او را تصاحب خواهند کرد. حاکم کافر باباقنبر را در سیاهچال محبوس می‌کند. سپس با حيله و ترفند، یوسف‌بیگ و احمدبیگ را نیز دستگیر و در همان سیاهچال زندانی می‌کند. دو برادر در سیاهچال تحت تعالیم باباقنبر از آلودگی‌های نفسانی منزه می‌شوند. بعد از هفت سال آن دو از زندان آزاد می‌شوند و به خوارزم بازمی‌گردند. در خوارزم یوسف‌بیگ با بسیج سپاه پُرشمار از ترکستان با هدف ساقط کردن شاه کافر و آزاد کردن باباقنبر از سیاهچال به موصل لشکرکشی می‌کند. دستان با اسلام آوردن حاکم کافر موصل و آزادی باباقنبر و تکمیل فرایند تحول فردی یوسف‌بیگ و احمدبیگ به پایان می‌رسد.

۳- تحلیل دستان

از همان آغاز دستان، بوزاؤغلان‌خان در شعری با مناسبت تولد یوسف‌بیگ خطاب به او می‌سراید:
تعلیم برسین آر - پیرلرینگ اوستادی
تُرا تعلیم دهد استاد اولیاء. (معروفی، ۱۳۷۷: ۷)
و با این آرزو در حقیقت شخصیت یوسف‌بیگ را به مشایخ و اولیاءالله پیوند می‌زند. در تکمیل

این فرایند، نویسنده در شعری اسبِ یوسف‌بیگ با نام «مارگیر» را از تخمهی «دُلْدَل» (۱) می‌خواند و از این طریق نیز او را به حضرت علی(ع) ربط می‌دهد. این عمل به نوعی «قداست» بخشیدن به شخصیت یوسف‌بیگ است:

مارگیرم دُلْدَل پدر سن

مارگیرم تو دُلْدَل پدر هستی. (همان: ۱۱)

روزی در مسیر راهِ مهاجرت، مارگیر، یوسف‌بیگ را به مزاری هدایت می‌کند که بر سرِ آن عَلم سبز در اهتزاز بود. یوسف‌بیگ در این مکان و در یک حالت رؤیاگونه، خود را در یک خانقاه و در حلقه‌ی چهل‌تنان، غوث - غیاث، خضر - الیاس و حضرت علی(ع) شاهمردان می‌بیند. حضرت علی به یوسف‌بیگ کاسه‌ای شربت می‌دهد و طی شعری او را پند می‌دهد. شعر با ردیف «تکبیرلیک ایلمه» (خودخواهی مکن). در حقیقت، جوهر آموزه‌های اخلاق عملی علی به عنوان پیرِ دستگیر و راهنمای عمل به یوسف‌بیگ است. علی در جایی از شعر می‌گوید:

کمینه غول بولسانگ سنی هالارمئز

یاد ایلسنگ هایسی یرده غولدارمئز

ترجمه

گر غلام حقیر باشی پسندیم تُرا

به هر جا یاد کنی دستگیریم تُرا (همان: ۱۳)

علی(ع) در این شعر بعضی اصول اخلاقی را جهت رعایت به یوسف‌بیگ تعلیم می‌دهد و او را از بلندپروازی، تکبر و غرور نهی می‌کند و به دستگیری از غریبان و به یاد خدا بودن دعوت می‌کند. ملاقات قهرمان در ابتدای دستان با مشایخ و اولیاء در جایگاه پیر خردمند و یادگیری اصول اخلاق عملی از آنان، به عنوان یک سنت دستان‌نویسی حماسی در دستان حماسی گُورآوغلی و دیگر دستان‌های حماسی نیز تکرار شده است. (گُورآوغلی، ۱۳۸۷: ۳۹) اجتناب از خصلت مذموم تکبر و خودخواهی به عنوان موضوع محوری آموزه‌ی پیرخردمند به یوسف‌بیگ در دستان چندین بار و به مناسبت‌های مختلف از طریق شعر تکرار می‌شود. همچنان‌که یوسف‌بیگ در صحبتی با بوزاوغان‌خان با تبختر فراوان شعری با ردیف «بُولارمی» (آیا هست؟) می‌سراید که سراسر تعریف و تمجید از توانایی خودش است:

آوازام توتوب دئر کؤللی جاهانی

میننگ دک دؤنیآده آرسلان بُولارمی؟

مسخر ایلمرم یدی انقلئمی

آلارمن بارئنی، گؤمان بُولارمی؟

ترجمه

آوازه‌ام کُل جهان گرفته

به دنیا شیری همچو من هست آیا؟
 مسخر گردانم هفت اقلیم را
 ضبط کنم همه مال، گمانی هست آیا؟ (همان: ۳۴)
 بؤز اوغلان خان در جواب، او را از منلیک = منیت انداز می‌دهد.
 در جایی دیگر، بوز اوغلان خان که با لشکر اصفهان به یاری یوسف‌بیگ آمده با یادآوری رفتار
 تکبرآمیز یوسف‌بیگ در گذشته و اثرات زیان‌بار آن به‌ویژه در حکمرانی پادشاهان، شعری با
 ردیف «من منلیک = منیت» می‌سراید. به جهت اهمیت محوری این شعر در محتوای داستان
 و این‌که به‌نظر می‌رسد نویسنده قصد دارد از طریق این شعر پیام اصلی خود را که انداز
 پادشاهان و حاکمان از گرفتاری در دام خصلت‌های ناپسند از جمله منیت است، انتقال دهد،
 چند بند از شعر با ترجمه‌ی فارسی آورده می‌شود:

پادشاه‌لار من منلیک‌دن خوار بؤلار
 کؤپ چپالار گتیردی جاننا من منلیک
 اوژقونی پست توتان حاقا یار بؤلار
 بیلینگ عایب بؤلار خاننا من منلیک

ترجمه

پادشاهان از منیت خوار گردند
 رنج فراوان دهد جان را منیت
 یار حق است آن‌که خود را پست گیرد
 بدان که عیب است خان را منیت

من منلیک کیشی نینگ عاقلی‌نی آلار
 باشنا توکنمز حاسرات‌لار سالار
 تکبیردن ی‌قزم‌ونگ آپات‌لار گلر
 زئیان اتدی غادئردانا من منلیک

ترجمه

عقل آدم زائل کند منیت
 حسرت جاودان آرد منیت
 صدهزاران آفت آرد به‌جان
 زیان‌بار است محبوب را منیت

منی‌دانا



من منلىك دۇنيانى ويرانا غۇيدى
هممأينىڭ عاقلئىنى حيرانا غۇيدى
سنى موصول ايلينه زئندانا غۇيدى
منى التدى انصپئھانا من منلىك

ترجمه

جهان همه ويرانه کند
عقل را حيران کند منيت
تُرا به زندان موصل کشيد
مرا به اصفهان کشيد منيت (همان: ۱۶۳)

در ادامه، نویسنده‌ی داستان در شعری دیگر مجدداً از زبان بوزاوغلان‌خان در بيتی به
من منلىك ايله‌دى سلطان ظالم
شول سبأبلى درگأهيندن مردوددئر
ترجمه

منيت کرد سلطان ظالم

زين سبب شد مردود درگاه حق (همان: ۱۶۳)

۴- قهرمان و فرايند تحول فردى او

يوسف‌بيگ قهرمان اصلى داستان است. وى به جهت رشادت و هنر سپاهىگرى آوازه‌اى
كسب مى‌كند. همين امر سبب بروز حس تكبر در وى مى‌شود. به رغم انذارهاى دابى‌اش
بوزاوغلان‌خان، وى دچار خودستايى شده به اتفاق برادرش احمدبيگ با ترفندى ساده اسير
دست دشمن مى‌شود و در سپاه‌چال شاه موصل محبوس مى‌گردد. در مدت حبس از مجالست
و تعليم و راهنمايى باباقتبر بهره مى‌برد و روح خود را از سپاهى كبر و نخوت پاك مى‌كند. پس
از هفت سال دو برادر از زندان آزاد مى‌شوند و به خوارزم باز مى‌گردند. در برخورد با اقوام
و نزديكان خود، يوسف‌بيگ اشعارى مى‌سرايد كه در غالب آنها ضمن ابراز ندامت از تكبر و
خودستايى، پالایش روحى خود را در نتیجه‌ی استعانت و امدادخواهی از اولیاءالله می‌داند:

أووالى نفسيم‌دن، س‌ؤنگ مۆرزه‌ممددن

غولومئز باغلاندى داغى حاسرات‌دان

ترجمه

اول از نفسم، دوم از ميرزامحمد

دستانم بسته شد از داغ حسرت

من منلىك‌دن گۆردۆم بيله ظولومى

خازان اوردی تر آچنلان گؤل قومی

ترجمه

از منیت کشیدم چنین ظلم را
خزان پژمرد گل نوشکفته ام (همان: ۳۹)

ایام رحم ایلاب حائما

ارن لردن خابار تاپدئم

چاه ایچینده چیلتن لردن

غایتا باشدان ناظار تاپدئم

ترجمه

ربم رحم آورد به حالم

از اولیاء اثر یافتم

در سیاه چال از چهل تنان

دوباره من نظر یافتم

ارتباط قهرمان با چهل تنان را مادر یوسف بیگ نیز در هنگام دیدار با وی که متعاقب آزادی از

زندان صورت می گیرد در شعری چنین بیان می کند:

چیلتن لر صؤحبتین، بیلن بالام سن

ترجمه

تو فرزندم که صحبت چهل تنان را درک کرده ای (همان: ۱۵۹)

یوسف بیگ در آخرین شعرش می سراید:

من منلیک دن بندی بؤلدوم

بو کملیک دن حاصییت گوردوم

چاه ایچینده عؤمؤر سؤردوم

ترجمه

از منیت بندی شدم

از متانت بهره بردم

در سیاه چال زندگی یافتم (همان: ۱۹۰).

رؤیا بینی از عناصر اصلی و تکرار شونده در تحول فردی قهرمان در طول داستان است.

یوسف بیگ و احمد بیگ در دوران حبس نیز طی چند مورد رؤیا بینی، با اولیاء الله و مشایخ از

جمله: حضرت علی (ع) شاهمردان، سلطان ویس، پوریای ولی، چهل تنان، آلاوخ و جفا و شیخ شرف

خوجا و ... دیدار می کنند. آنها به رهبری حضرت علی شاهمردان در این دیدار بر آزادی از زندان

و حکمرانی آندو بشارت می دهند. همه ی این چند مورد رؤیا را نیز باباقتبر خوابگزاری می کند.

مسیر ادب

۵ - خوبشکاری پیران خردمند

* آلاوخوجا ایشان

همان‌طور که جوزف کمپبل به درستی اشاره می‌کند، قهرمان نیاز به حکمتی عمیق دارد. (کمپبل، ۱۳۸۷: ۳۴۷). یوسف‌بیگ و احمدبیگ نیز در ابتدای سفر و بعد از دیدار با مشایخ و اولیاءالله با این نیت که از علم حکمت آگاه شویم (معروفی: ۲۳). هر یک پیری را به رهبری می‌پذیرند. یوسف‌بیگ آلاوخوجا ایشان (۲) را به مرادی خود قبول می‌کند. با توجه به ارشادت سنی و حکومتداری یوسف‌بیگ به نظر می‌رسد آلاوخوجا ایشان نیز به حیث کرامات صوفیانه، نسبت به پیر احمدبیگ ارشادت داشته است. وی در جریان دستان با صفت «معرفت‌ایه‌سی» (صاحب معرفت) توصیف می‌شود. (همان: ۱۳۱). از زندگی و اندیشه‌های آلاوخوجا اطلاعی نداریم. اما وی در اثر حماسی دیگر نویسنده با عنوان دستان عالی‌بگ - عالی‌بگ نیز حضور دارد. وی در مراسم نامگذاری عالی‌بگ فرزند یوسف‌بیگ طی شعری، نام علی را برای فرزند یوسف‌بیگ انتخاب می‌کند. (شاهین، ۱۳۹۷: ۴۳). در اساطیر و افسانه‌های ترکمنی یکی از خوبشکاری‌های «پیر دانا» نامگذاری قبائل و افراد شاخص است.

یوسف‌بیگ در اشعار مختلف خود در ضمن دستان، آلاوخوجا را به عنوان پیر، پیر دعاگوی،

پیر رهنما... توصیف می‌کند

غاربیللق دا دعاگوی قوم

آلاوخوجا پیریم غالدی

ترجمه

دعاگوی ایام غربت

از پیرم آلاوخوجا جدا شدم (همان: ۴۱).

همت‌پیریم غارری آلاو

یتیشگین غاریب یرلرده

ترجمه

ای پیر همت، آلاوخوجا

دستگیرم باش در مکان غربت (همان: ۴۶)

در جایی از دستان، آلاوخوجا به صورت ناشناس با یوسف‌بیگ برخورد می‌کند. مناظره‌ای شعری بین این دو آغاز می‌شود. در پایان شعر، آلاوخوجا خود را چنین معرفی می‌کند:

آدئم آلاوخوجا، عزیز پیرینگ من

غاربیللق گون‌وندده دستگیرینگ من

ترجمه

نامم آلاوخوجا، پیر عزیزت هستم

دستگیر تو در روز غربت هستم (همان: ۱۳۳).

و در جهت تزکیه‌ی نفس، یوسف‌بیگ را اندرز می‌دهد.

«تمامی کینه‌ها را یک به یک از دل‌هاتان بیرون کنید. کینه‌توزی کار کافران است.» (همان: ۱۳۳).

و سپس دست‌ها را به آسمان بلند کرده آنها را دعا می‌کند. در ماجرای دستگیری نادر بیگ،

یوسف‌بیگ با یادآوری نصیحت آلاوخ‌وُجا مبنی بر عدم کینه‌ورزی، نادر بیگ را آزاد می‌کند.

این عمل در حقیقت، جلوه‌ای از تحول فردی قهرمان داستان است.

* شیخ شرف‌ایشان

شیخ شرف‌ایشان، مراد و پیر منتخب احمد بیگ است. درباره‌ی این فرد نیز شوربختانه

اطلاعاتی نداریم. در کتاب شجره تراکمه از فردی صاحب علم با نام شیخ شرف خوجا اهل

اورگنچ خوارزم به عنوان مؤلف کتاب معین‌المیرید نام برده می‌شود. (ابوالغازی، ۱۳۸۳: ۷۱).

در این باره که آیا این دو نام مشابه، به یک شخص واحد اشاره دارند یا خیر مطمئن نیستیم.

خویشکاری شیخ شرف‌ایشان نیز مانند آلاوخ‌وُجا ایشان، دعاگویی و انذار است. البته با

توجه به کم‌رنگ بودن نقش احمد بیگ در جریان داستان، نقش شیخ شرف نیز نسبت به

آلاوخ‌وُجا کم‌رنگ‌تر است.

* حضرت علی (ع)

حضرت علی (ع) در داستان، همانند غالب داستان‌ها و اشعار ترکمنی به عنوان «پیر خردمند»

ظاهر می‌شود. در این داستان با صفاتی چون: پیر صحابه (صحابه‌نینگ پیری یا شاه‌مردان).

سرامد اولیاءالله (ارن‌لر ایچره بلگیلی). پادشاه چهل‌تنان (چیلتن‌لرینگ پائشاسی). توصیف

می‌شود در جایگاه پیر خردمند و در جریان داستان، دارای دو خویشکاری است:

۱ - نصیحت‌گویی و پندآموزی

اولین دیدار رؤیاگونه‌ی یوسف‌بیگ با حضرت علی (ع) در مجمع اولیاءالله است که تمامی

مشایخ گرد آمده‌اند. در این مجمع، حضرت علی پیاله‌ای شربت به یوسف‌بیگ می‌دهد. و طی

شعری او را خطاب قرار داده با ادای جمله‌ی محوری «زینهار! فرزندم خودخواهی مکن».

بعضی اصول اخلاقی را به یوسف‌بیگ می‌آموزد.

تکبیر کیشی‌نینگ کؤیدیر جانی‌ئی

اؤد ایچینه سالار اوستوخانی‌ئی

سولوک‌صنپات بولوپ سورار غانی‌ئی

زئنهار بالام، تکبیرلیک ایلمه‌مه

ترجمه

تکبر بسوزد روح آدمی

در آتش اندازد استخوانش

چو زالو می‌مکد خونش

مسیر امام

زینهار فرزندم خودخواهی مکن (همان: ۱۳).

۲ - جنگاوری

آشتر بگ سردار یوسف بیگ در میانه‌ی میدان نبرد با سپاه موصل در شعری بار دیف «یا علی» ضمن مددخواهی از او، ایشان را با صفاتی مانند: پیر سپاهیان (سپاهی‌لارنگ پیری سن). مرد میدان، شاه‌سوار، شیر یزدان، مورد خطاب قرار می‌دهد. در معرکه‌ی نبرد از او استعانت می‌طلبد. در پیکاری دیگر نویسنده می‌نویسد: اوشول واغت دا حضرت علی شاه‌مرداننگ روحانیت‌لری ظاهر بولدی. کاپرلار اوز... (در همان هنگام روح حضرت علی شاه‌مردان در میانه‌ی میدان کارزار ظاهر شد و سپاه کافران، خود را باخته با به‌جا گذاشتن سلاح‌ها در چادرهاشان پنهان شدند.) (همان: ۱۶۹). در نبردی دیگر نیز یوسف بیگ در شعری ضمن یادآوری اولیاء و مشایخ با تأکید و تکرار القاب حضرت علی مانند: شیر خدا، یامرتضی، شیر درگاه، سرور صاحبقران و... از وی طلب مدد می‌کند که در نتیجه علی شاه‌مردان به اتفاق سائر پیران در معرکه‌ی جنگ حاضر می‌شود. (همان: ۱۱۹).

* باباقنبر

به خلاف دیگر عناصر پیرخردمند که در هیئت غیرجسمانی در دستان حضور دارند، باباقنبر در قالب شخصیتی واقعی ایفای نقش می‌کند. در دستان، وی کاروان‌سالاری اهل چین و ماچین بوده فردی مسلمان و حکمتدان معرفی می‌شود که گذارش به موصل افتاده و صاحب سه بار شتر کتاب است. قنبر، نام او و بابا لقبش است. بابا اصطلاحی معادل آتا و قام (۳) است که در دوره‌ی اسلامی در میان ترکان به اشخاص صاحب کرامات و اولیاء الله اطلاق می‌شد. در میان ترکمنان اعتقاد بر این است که باباقنبر همان قنبر، غلام حضرت علی (ع) است. روایت‌هایی موجود است که باباقنبر پدیدآورنده «دوتار» ترکمنی بوده و از این رو بین ترکمنان به پیر دوتار شهرت دارد.

در دستان، باباقنبر در عین حال شاید به دلیل ارتباط با عوالم روحانی به عنوان یک خواب‌گزار نیز معرفی می‌شود. گوزل‌شاه، حاکم کافر موصل برای تعبیر خواب خود، وی را احضار می‌کند. بابا قنبر با صراحت لهجه در تعبیر خواب شاه می‌گوید: یوسف بیگ و احمد بیگ او را از سلطنت خلع خواهند کرد. به دستور شاه وی به سیاه‌چال انداخته می‌شود. یوسف بیگ و احمد بیگ هم بعداً دستگیر و در سیاه‌چال در کنار وی محبوس می‌شوند. دو قهرمان دستان در نتیجه‌ی مجالست وی از رذیلت‌ها پاک شده به فضیلت می‌رسند.

باباقنبر در اولین شعر خود در دستان، خود را شاگرد علی معرفی می‌کند. یوسف بیگ و احمد بیگ نیز در اشعار خود وی را با صفاتی چون: دعاگوی ما، رهبرم، پشت و پناهم، پاک و قبله‌گاهم، زبانش مشغول ذکر و ثنا، و سرآغاز هر حرکتی معرفی می‌کنند. دعاگویی و اندرزدهی و تعلیم اخلاقی دو برادر خویشکاری مرکزی باباقنبر است. وی برای قهرمانان دستان آنقدر اهمیت دارد که آن دو برای استخلاص وی از سیاه‌چال شاه کافر به موصل لشکرکشی می‌کنند و هدف اصلی خود را از این اقدام، نجات باباقنبر اعلان می‌کنند.

۶ - سائر کهن‌الگوها

همان‌گونه که پیشتر گفته آمد، داستان سرشار از نمادهای کهن‌الگویی است که در حقیقت بیانگر انگاره‌های کهن موجود در ناخودآگاه قومی مردم ترکمن است. تعدادی از این عناصر نمادین که به دفعات در داستان تکرار شده عبارت‌اند از:

* نمادهای تصویری طبیعت: کوه، چشمه، رودخانه، خاک، چاه

* نمادهای مفهومی اعداد: هفت، نه، چهل، سیصدوشصت.

* نمادهای مُتلی روح: اولیاءالله، پیران دانا.

از این‌همه، در مقاله‌ی حاضر از جهت اهمیت در روند تحلیل داستان، تنها به سه مورد زیر به اختصار مروری خواهم داشت:

کهن‌الگوی چاه

کهن‌الگوهایی مانند؛ غار، بطن مادر، سیاه‌چال از منظر تحلیل روان‌شناسی یونگی، همه بر تولد دوباره دلالت دارند. غار محل ولادت مجدد است. یعنی آن گودال مخفی که انسان در آن محبوس می‌شود تا پرورده و تجدید شود. (یونگ، ۱۳۹۰: ۸۳). به بیان دیگر قهرمان در درون ظلمت که نمایانگر نوعی مرگ است فرو می‌رود و با یاری گرفتن از پیر خردمند تولد دوباره می‌یابد. این فرایند را در داستان یوسف و احمد نیز مشاهده می‌کنیم. دو برادر در نتیجه‌ی تکبر و خودخواهی، اسیر دست شاه کافر شده در سیاه‌چال وی محبوس می‌شوند. جالب است که به‌نظر می‌رسد نویسنده تحت تأثیر عوامل کهن‌الگویی مستتر در ضمیر ناخودآگاه قومی، در این قسمت از داستان به‌جای کاربرد واژه‌ی زندان در غالب موارد از کلمه‌ی چاه استفاده می‌کند که مفهوم ظلمت و تاریکی محل حبس قهرمان را بهتر افاده می‌کند.

فرزند سرنوشت به‌ناچار باید دوره‌ای طولانی را پشت سر بگذارد. قهرمان در این دوران به اعماق درونی وجود خود پرتاب می‌شود. در این قلمرو ممکن است فرشته‌ای ظاهر شود یا حیوانی یاری‌رسان... (کمپبل، ۱۳۸۷: ۳۳۰).

یوسف‌بیگ نیز در این پروسه‌ی پرتاب به اعماق درون خود (سیاه‌چال شاه کافر)، با فرشته‌ای نجات‌بخش پیر خردمند برخورد می‌کند که همانا باباقنبر است. و تحت تعالیم او در حقیقت تولدی دوباره می‌یابد. و از ظلمت چاه منیت به روشنای تعالی فردی می‌رسد. در قصه‌ها و افسانه‌ها، هربار که زیرزمین، مغاره، دخمه، چاه، صندوق... و جاهای محصور به میان می‌آید که در آن زن قهرمان داستان زندانی است، مقصود مناسب گذار و کمال‌یابی است. که... از درجه‌ای دانی به مرتبه‌ای عالی در راز آموزی و غیره می‌رسد. (دلاشو، ۱۳۸۶: ۱۰۵).

— کهن‌الگوی هفت

الیاده در اشاره به اعتقاد ترکان به آسمان هفت طبقه و درختی با هفت شاخه می‌نویسد: «تمامی این تصویرها از تصویر بین‌النهرینی راجع به هفت آسمان سیاره وار گرفته شده‌اند» (الیاده، ۱۳۹۲: ۴۱۶).

دماوندی نیز بر این باور است که «از ایام قدیم، هفت، نمایانگر هفت ایزد انجم بوده است. از این رو مقدس‌ترین اعداد است. عدد هفت نزد همه‌ی اقوام رقم کامل و تمام پنداشته شده است» (و دماوندی، ۱۳۸۸: ۲۳۷). با توجه به شواهد فوق به نظر می‌رسد کهن‌الگوی هفت از تمدن بین‌النهرین و باورهای ستاره‌شناختی قوم سومر نشأت گرفته است.

قدیم‌ترین نشانه‌های تقدس عدد هفت را در حماسه‌ی کیلگمش شاهد هستیم. عدد هفت در این حماسه بارها و به مناسبت‌های مختلف تکرار می‌شود: هفت‌شبان‌روز، هفتمین روز، هفت مرد خردآیین. «می‌خواهم که هفت شبانه‌روز بر پای‌ایستی و بیدار بمانی» (رُز نبرگ، ۱۳۹۵: ۱۷۲). و هفت مرد خردمند که دانشی عظیم به سرزمین ما آورده بودند. (همان: ۱۷۶-۱۲۹).

عدد هفت سپس در روایت‌های عهد عتیق در سفر پیدایش تکرار شد. خداوند جهان را در شش روز آفرید و در روز هفتم به استراحت پرداخت. این در حقیقت به عدد هفت، هم مفهوم تقدس می‌داد و هم تمامیت و کمال را افاده می‌کرد. سپس تر مفهوم هفته، هفت‌اقلیم، هفت دریا، و... به عنوان مفاهیمی مشترک در باورهای اقوام و ملل دنیا به وجود آمد. در ادامه، این مفهوم در عرفان ادیان وارد شد. مکاشفه‌های هفت‌روزه و هفتگانه‌ی بودا در عرفان بودایی. (کمپبل، ۱۳۸۷: ۴۳۰).

مفاهیم: هفت ابدال، هفت وادی عشق، هفت مردان، و... نیز مفاهیمی مختص عرفان اسلامی‌اند. در باورهای عامه‌ی ترکمنی نیز عدد هفت در ترکیباتی مانند: یدی اقلیم، یدی دریا، یدی داغ، یدی ولی، یدی غازنا، یدی گورگی و... کاربرد دارد که متأثر از این اعتقادات، در دستان حماسی یوسف - احمد نیز ترکیباتی مانده‌ی: یدی داغ، یدی دریا، یدی یئل به‌وفور تکرار می‌شوند. این امر که دو برادر بعد از هفت سال از زندان شاه کافر آزاد می‌شوند، ضمن این‌که بادآور هفت سال حبس حضرت یوسف در زندان فرعون است، در عین حال به عنوان کهن‌الگویی در معنای به کمال رسیدن فردیت یوسف‌بیگ و احمدبیگ نیز می‌تواند تفسیر شود.

— کهن‌الگوی نُه

الیاده نماد نُه را در میان ترکان کهن‌تر از عدد هفت می‌داند و آنرا عددی رمزی که احتمالاً با ضرب نمودن ۳ در ۳ تبیین‌پذیر شده می‌داند. کایسوغان، تنگری بسیار قدرتمند در آسمان نُهم می‌نشیند. اساطیر مغولی سخن از نُه پسر خدا یا خدمتگزاران خدا به میان می‌آورند. (الیاده، ۱۳۹۲: ۴۲۰-۴۱۹).

کاشغری گوید «توغ از نُه فراتر نمی‌رود. زیرا که عدد نُه، فال نیکو دارد» (کاشغری، ۱۳۸۴: ۴۹۴). پس در اعتقاد ترکان، نُه عددی کامل بوده است. ظاهراً باور به تقدس عدد نُه از مغولان به ترکان رسیده است. شاید هم میراث به یادگار مانده از دوره‌ی اشتراکِ قومی آنان باشد. هرچه که هست، دور نیست ریشه‌ی این عدد نیز در افلاک نُه‌گانه باشد. ولی آنچه که مسلم است، خوش‌یُمنی عدد نُه در دانش عامه‌ی ترکان و مغولان از جمله ترکمنان، از دورترین ایام رواج بسیار داشته است. در ظفرنامه یزدی کلمه‌ی «تقوز» (Toquz) که در لغت به معنی عدد نُه/۹ است در معنی پیشکش و هدیه آمده است (یزدی، ۱۳۳۷: ۴۲۶) و شاهزادگان را تقوز تقوز

جامها پوشانیدند (همان: ۴۴۲). ابوالغازی بهادرخان نیز می‌نویسد: حکما گویند: مرتبه‌ی هیچ چیزی اعلی‌تر از «نُه» نیست. نهایت آن نُه است. (ابوالغازی، ۱۸۷۱: ۴). در فرهنگ عامه‌ی ترکمن نیز «نُه» عددی مقدس و به کمال و مبارک است. چندان که جهیزیه‌ی عروس به نیت مبارکی و خوش‌یمنی اصطلاحاً به «دُقوز = نُه» مشهور است.

در امثال سایر ترکمنی نیز عدد نُه نماد کمال و تمامیت است: دُقوز دُقلوق = نُه رفاهیت است.

در متن دستان نیز نویسنده برای رساندن مفهوم تمامیت و کمال، جابه‌جا از این کهن‌الگو بهره می‌برد:

دُقوز تاغظیم ادیپ = نُه بار تعظیم کرده.

دُقوز دۆرلی ساز = آهنگ‌های متنوع نُه‌گانه.

در اوائل دستان، حاکمان خوارزم بعد از مشورت با یکدیگر و با هدف دعوت از یوسف‌بیگ و احمدبیگ به خوارزم، آی‌خان نامی را از میان خود ایلچی کرده وی را با پیشکش‌های نُه‌گانه به جانب دوبرادر گسیل می‌کنند:

دُقوز تارتوو = هدایای نُه‌گانه

دُقوز نر = نُه شتر نر

دُقوز مایا = نُه شتر ماده

نتیجه

مسأله‌ی محوری دستان، تعلیم دوری از تکبر و خودخواهی انسان در موقعیت زمامداری است. دستان نشان می‌دهد که یوسف‌بیگ، قهرمان اصلی، چگونه با تکبر و خودپسندی، دای‌اش را از خود می‌رنجاند و سپس خود نیز به دلیل همین تکبر گرفتار و اسیر دست دشمن می‌شود. وی هفت سال در سیاه‌چال سلطان کافر محبوس می‌شود. در سیاه‌چال با باباقتبر پیر خردمند آشنا می‌شود و از طریق مجالست با وی به آگاهی می‌رسد. نویسنده برای رساندن پیام مرکزی دستان که مذمت تکبر و خودخواهی و توصیه به گذشت و عدم کینه‌ورزی است، از عناصر کهن‌الگویی رایج در میان قوم ترکمن بهره می‌گیرد. عناصری چون: پیر خردمند و نقش وی در تعالی فردی قهرمان، چاه و معنای روان‌شناختی آن و عناصر مفهومی اعداد مانند: هفت، نُه، سیصد و شصت. و...

نویسنده‌ی اثر تحت تأثیر عملکرد ضمیر ناخودآگاه جمعی، قهرمان دستان را در فرایندی قرار می‌دهد که با گذر از رذائل و با یاری رساندن پیران خردمند به فضیلت می‌رسد. و از این طریق به تمامی زمامداران حاکم این هشدار را می‌دهد که گرفتار رذائلی چون: تکبر، خودستایی و کینه‌ورزی نشوند. و این حقیقت که رسیدن به این مرتبه‌ی عالی معسور بدون مساعدت پیران خردمند میسر نخواهد بود.

یادداشت‌ها:

۱ - نُذُل

ماده استر خاکستری رنگ حضرت محمد(ص) که به روایتی، توسط مُقوقس حاکم اسکندریه به ایشان هدیه داده شد. گفته شده است پس از رحلت پیامبر، دلدل به علی علیه‌السلام رسید. نکته‌ای که سبب نگارش این یادداشت شد، این مصراع نویسنده‌ی دستان است که خطاب به مارگیر، اسب یوسف‌بیگ می‌گوید:

تو دلدل پدر هستی

یعنی که پدر تو دلدل است. حال آن‌که بنا به قول رایج درباره‌ی دلدل، می‌دانیم که آن استری ماده بوده است نه مذکر. و در این‌جا نویسنده‌ی دستان به اشتباه آن را جنس نرینه در نظر آورده است.

۲ - ایشان

ایشان لقبی و مقامی برای روحانیان ترکستان و ترکمن که بر صاحب کرامت بودن شخص دلالت دارد. در ترکستان این کلمه به معنی شیخ، مرشد و استاد و پیر استعمال می‌شود. در ترجمه‌ی حال خواجه احرار معروف (ف ۸۹۵/هـ / ۱۴۹۰ م) وی مکرراً به لقب ایشان خوانده می‌شود. (بارتولد، ۱۳۵۸:۴۱۳). در میان ترکمنان ایشانان گروه اجتماعی از قشر روحانیان و صوفیانند که هنوز نیز جایگاه و نفوذ کلام صوفیانه‌ی خود را حفظ کرده‌اند. سرگی.م. دمیدوف (۱۹۳۶) پژوهشگر طوایف مقدس ترکمنی معتقد است که این اصطلاح نه در موطن اسلام - عربستان - و نه در سایر کشورهای عربی و حتی ایران شناخته نیست. و صرفاً در آسیای مرکزی در میان ترکان و تاجیکان و ترکمنان رواج دارد. و آن اصطلاحی است برای اظهار احترام از جانب مردم عادی نسبت به افراد طبقات ممتاز هم عرفی و هم دینی. (دمیدوف، ۱۳۹۴:۱۷۵).

در تاریخ معاصر ترکمنان در دوره‌ی قاجاری، در تعدادی از شورش‌های ترکمنی علیه حکومت قاجار، ایشانان ترکمن، رهبری درگیری‌های نظامی را بر عهده داشتند.

۳- قام

در دیوان لغات التترک، این واژه به معنی: کاهن، شمن آمده است (کاشغری، ۱۳۸۴:۵۰۵). قام به عنوان کلمه‌ای ترکی در چند موضع از کتاب تاریخ جهانگشای جوینی نیز آمده و در تعلیقات کتاب در معنی: ساحر، جادوگر، فالگیر ثبت است (جوینی، ۱۳۸۷/۲۳۴:۱). اینان مردمی بودند که علم سحر می‌دانستند و دانندگان آن حرفت را قامان می‌گفتند.

در تحقیقات مدرن مرتبط با باورهای دینی - آیینی ترکان، واژه‌ی قام/ قامیزم (kam.kamizm) با شامان/ شامانیزم (šaman.šamanizm) در کنار هم و به یک معنا استفاده شده است. «... باید گفت که متفکر تبار و قبیله، همانا، قام - شامان بوده است». (سیدوف، ۱۳۸۱:۱۳). یاشارکالافات (۱۹۳۹) کامیزم را اعتقاد دینی ترکان آلتایی می‌داند (کالافات، ۲۰۰۴:۹۳). عبدالقادر اینان (۱۸۸۹ - ۱۹۷۶) بر این باور است که به‌طور خلاصه می‌توان گفت: در ترکی

باستان، به شامان صرفاً «قام» گفته می‌شده است. اصطلاح شامان و باقشی، بی‌تردید واژه‌هایی بیگانه‌اند. قام (شامان) به اعتقاد شامانیست‌ها، فردی است که دارای توانمندی ایجاد ارتباط بین ارواح، انسان‌ها و خدایان بوده است. (اینان، ۲۰۰۰: ۷۵).

کتاب‌شناسی

- الیاده. میرچا (۱۳۹۲)، شمنیسم، مترجم، محمد کاظم مهاجری، قم، نشر ادیان.
- بهادرخان، ابوالغازی (۱۳۸۳). شجره تراکمه، ترجمه آنادردی عنصری، گنبد قابوس، انتشارات ایل آرمان.
- (۱۸۷۱). شجره ترک. بارون دومیزون اهتمامی بیرلان. پترسبورغ. آکادمیه امپراطوریه.
- جونبی، عظاملک (۱۳۸۷)، تاریخ جهانگشا، ۳ جلد. به اهتمام احمد خاتمی، تهران، نشر علمی
- خلف تبریزی، محمد حسین (۱۳۷۶). برهان قاطع. جلد دوم. به اهتمام محمد معین. تهران. امیرکبیر.
- دلاشو. م. لوفلر (۱۳۸۶). زبان رمزی افسانه‌ها. ترجمه جلال ستاری. تهران. نشر توس
- دماوندی، مجتبی (۱۳۸۸) جادو در ادب فارسی. سمنان. انتشارات دانشگاه سمنان.
- رُزنبُرگ. دُنا (۱۳۹۵) پی‌یر گریمال و دیگران. انسان و اسطوره. گردآوری و ترجمه ابوالقاسم اسماعیلی پورمطلق. حماسه گیلگمش. صص ۱۲۱_ ۲۰۴ تهران. هیرمند.
- سیدآؤف، میرعلی (۱۳۸۱)، قام - شامان و نگاهی به اساطیر خلقهای ترک، مترجم، صمد چایلی، تبریز، نشر اختر
- شاهین، خلیل ابراهیم (۱۳۹۷). فصل‌نامه ترکمن‌نامه. ویژگی‌های داستان‌های سنتی ترکمن. ترجمه آنادوردی کریمی. سال اول. شماره اول. بهار. صص ۳۷_ ۴۹.
- کاشغری، حسین (۱۳۸۴). دیوان لغات‌الترک. برگردان به فارسی، حسین محمدزاده صدیق. تبریز. نشر اختر
- کمپیل، جوزف (۱۳۸۷) قهرمان هزارچهره، برگردان شادی خسروپناه، مشهد، نشر گل آفتاب
- گورائوغلئ (۱۳۸۷) به کوشش اراز محمد سارلی. گرگان، نشر مخطومقلی فراغی
- معروفی، قربانعلی (۱۳۷۷). داستان یوسف و احمد. به کوشش مراد دردی قاضی. گنبد نشر قابوس.
- یزدی. شرف‌الدین (۱۳۳۶) ظفرنامه، ۲ جلد. به تصحیح و اهتمام محمد عباسی. تهران. نشر امیرکبیر.
- یونگ. گوستاو (۱۳۹۰) چهار صورت مثالی. ترجمه پروین فرامرزی. چاپ سوم. مشهد به‌نشر
- (۱۳۹۸) انسان و سمبول‌هایش. ترجمه محمد سلطانیه چاپ دوازدهم. تهران. نشر جامی.

Akalin.ş.h(2005) Türkçe Sözlük.2c.Ankara.T.D.K

G.kyýasowa,A.geldimradow,H.Durdiyew(2016)Türkmen diliniň düşündirişli sözlügi.Iki tom luk.1.Tom.A_ ž.Aşgabat,ylym.

Inan,Abdülkadir(2000)Şamanizm,5 baski,Türk tarih kurumu,Ankara

Kalafat, Yaşar(2004),Kamizm,Şamanizm. Yeditepe,Istanbul

Şahin,İbrahim halil(2009),Türkmenistan sahasi destancilik geienegi ve türkmen destanlari.

doktora tezi,Balikesir universitesi.